

«به نام حقیقت»

یادگار خشکسالی های باغ

بهرام صادقی - هوشنگ گلشیری - غلامحسین ساعدی - ابراهیم گلستان

استاد: خانم رئیس دانا

دانشجو: نعیمه معشری - دانشکده ولی عصر

پیشگفتار:

«و عشق را خداوند آفرید»

من در این تحقیق سعی بر این داشتم که تحلیلی از مجموعه داستانهای کوتاه از

کتاب میرزای بزرگ علوی گرد آورک. این کتاب نتیجه راهنمایی های دوستان

بخصوص اساتید عزیز خانم مریم رئیس دانا بوده است.

اعتقاد من بر این است که راه تجربه و تحقیق همیشه باز است.

ادبیات کودکان و نوجوانان:

۱۳۸۴: سبک عیار (تحلیل و تلخیص سبک عیار)، انتشارات کانون پرورش فکری

کودکان و نوجوانان)

۱۳۸۳: قصه دیگچه و ملاقه (یک داستان) نوشته میثائیل انده، انتشارات کانون

پرورش فکری کودکان و نوجوانان

کارهای فرهنگی:

۱۳۸۱: شرکت در سمینار جهانی ادبیات داستانی کیش افراشت داستان مهمان

هر شب از مجموعه داستان از عشق و مرگ)

۱۳۸۲: تدریس داستان در خانه فرهنگ در قم

تدریس داستان و عناصر داستان در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

دور جشنواره داستان کوتاه در اصفهان

۱۳۸۳: تدریس داستان و عناصر داستان در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

دلاور جشنواره کوتاه ادیبهشتگان در تفرش

دور جشنواره داستات کوتاه شهر در مشهد

دور جشنواره داستان کوتاه کردادگان در استان لرستان

داستانخوانی و سخنرانی در انسیتو گوته در مونیخ

داستانخوانی و سخنرانی در ایتراتور مدکشتات در برلین

۱۳۸۴: تدریس داستان و عناصر داستان در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.

۱۳۸۱: نفرین شدگان (رمان)، انتشارات نگاه (نامزد دریافت جازه مهرگان برای

بهترین رمان سال ۱۳۸۱) (نامزد دریافت جایزه اصفهان برای بهترین رمان سال

(۱۳۸۱)

۱۳۸۲: با لبان بسته (مجموعه داستان)، نشر ثالث (برنده لوح تقدیر بهترین

مجموعه داستان سال ۱۳۸۲ جشنواره یلدا) (نامزد دریافت جایزه نویسندگان و

منتقدان مطبوعات برای بهترین مجموعه داستان سال ۱۳۸۲) (نامزد دریافت

کتاب سال وزارت ارشاد برای بهترین مجموعه داستان سال ۱۳۸۲)

۱۴۸۴: عنکبوت (مجموعه داستان)، انتشارات قصیده سرا

آثار ترجمه:

۱۳۷۷: اندوه عیسی (مجموعه هفده داستان و یک نمایشنامه) نوشته ولفگانگ

برشت، انتشارات مکاه، (چاپ دوم، ۱۳۸۰، انتشارات نقش خورشید)

۱۳۸۰: میراث (رمان) نوشته هایریش بل، انتشارات نقش خورشید

نان مقدس (یک داستان) نوشته هانس بندر، ناشر تجربه

۱۳۸۲: چاپلین (زندگی و آثار چارلی چاپلین)، نشر علم

۱۳۸۳: زیباترین افسانه های جهان (همراه با علی عبداللهی)، نشر ثالث

۱۳۸۴: چه کسی از ویرجینیا وولف می ترسد (نمایشنامه) نوشته ادوارد آلبی،

انتشارات قصیده سرا

سیامک گلشیری در سال ۱۳۴۷ در اصفهان متولد شد. تحصیلاتش را تا سطح

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات آلمانی ادامه داده، فعالیت ادبی اش را به طور

جدی از سال ۱۳۷۱ آغاز کرد.

سیامک، پسر احمد گلشیری، مترجم و برادرزاده هوشنگ گلشیری، داستان

نویس فقید است.

آثار:

اولین مجموعه داستانش «از عشق و مرگ» در سال ۱۳۷۷ منتشر شد. در همان

سال مجموعه آثار ولفگانگ برشت در یک جلد با نام «اندوه عیسی» با ترجمه او

منتشر شد. در سال ۱۳۷۹ مجموعه داستان «همسران» و رمان «میراث» اثر

هانریش بل را همان سال انتشارات نگاه منتشر کرد. در سال ۱۳۸۰ دو رمان

دیگر از او منتشر شد: «شب طولانی» و «مهمانی تلخ». در سال ۱۳۸۱ رمان «نان

آن سالها» اثر هاینریش بل را ترجمه کرد که انتشارات نقش خورشید منتشر

کرد. رمان دیگر او «نفرین شدگان» توسط انتشارات نگاه روانه بازار کتال شده

است.

آثار تالیفی:

۱۳۷۷: از عشق و مرگ (مجموعه داستان)، نشر مرکز

۱۳۷۸: همسران (مجموعه داستان)، انتشارات نگاه، (چاپ دوم، ۱۳۸۲، نشر علم)

(نامزد دریافت جایزه یلدا برای بهترین مجموعه داستان سال ۱۳۷۹)

کابوس (رمان)، انتشارات نگاه

۱۳۸۰: شب طولانی (رمان)، انتشارات نگاه

مهمانی تلخ (رمان)، انتشارات نقش خورشید (چاپ دوم، ۱۳۸۱، چاپ سوم،

انتشارات ۱۳۸۳، انتشارات قصیده سزا) (نامزد دریافت جایزه مهرگان برای

بهترین رمان سال ۱۳۸۰)

بسمه تعالی

همسران

سیامک گلشیری

استاد: سرکار خانم رئیس دانا

دانشجو: سمیرا قبادی

بهار ۱۳۸۵

دانشکده ولی عصر (عج)

فهرست مطلب

	داستان گدا
	داستان ماهی و جفتش
	داستان گاو
	داستان گرگ
	داستان مهمان ناخوانده

«پیشگفتار»

خداوند متعال را شکر می‌کنم که توانسته‌ام در این ترم تحقیق با راهنمایی استاد خانم مریم رئیس‌دانا به انجام رسانم. از همه

عزیزانی که مرا در گردآوری این تحقیق کمک کردند کمال تشکر را می‌نمایم.

این تحقیق دارای ۵ داستان کوتاه از چهار نویسنده معاصر ایران است که مورد تحلیل قرار گرفته است.

امیدوارم مورد توجه خوانندگان قرار گیرد.

www.kandoo.cn.com
«فهرست»

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

ردیف	اسم کتاب	اسم داستان	اسم نویسنده	نوع عشق	اسم شخصیت اول مرد	اسم شخصیت اول زن
۱	یادگار خشکسالی های باغ	گدا	غلامحسین ساعدی	عشق پیرزن گدایی کردن و بقچه ای که همراه خود داشت و چیزی که داخل بقچه بود «اونام مثل بزرگتراشون...» ص ۳۸۳ از خط اول تا آخر پاراگراف ۲	سید اسدالله	خانوم بزرگ

موقعیت اجتماعی مرد	موقعیت اجتماعی زن	خصوصیات ظاهری مرد	خصوصیات ظاهری زن	نتیجه عشق	مکان	زمان
-	گدا ص ۳۸۰ پاراگراف اخراج خط سوم تا آخر.	-	-	بازشدن درب بقچه و برملا شدن چیزهای داخل آن. ص ۳۹۳ پاراگراف آخر	خونه سید اسدالله در قم	-

اسم ناشر	سال چاپ	نوبت چاپ	خلاصه داستان
انتشارات نیلوفر	زمستان ۱۳۷۶	اول	<p>یه ماه نشده، سه دفعه رفتم و برگشتم، صبح در خونه سید اسدالله بودم. عزیز خانم منو که دید گفت: «خانوم بزرگ مگر نرفته بودی». گفتم: «اومدم یه وجب خاک بخرم. خوابشو دیدم مه رفتی ام.» همون جا تو دهلیز دراز کشیدم و به خواب رفتم، صبح پا شدم، می دونستم که عزیز چشم یددن منو نداره نماز خوندم و از خونه اومدم بیرون و رفتم حرم حضرت معصومه. چارزانو نشستن و صورتمو پوشوندن و دستمو دراز کردم. تو خونه سید عبدالله دلشون برام تنگ شده بود. سید با زنش رفته بوده، بچه ها هم مثل بزرگتراشون می خواستند بفهمند تو بقچه من چیه. می گفتند: «خانم بزرگ، تو بقچه چی دارد. اگه خوردنیه، بده بخوریم!» فردا آفتاب نزده سر و که عبدالله و رخشنده پیدا شد. رخشنده جا خورد و اخم گرد. گفتم: «می خوای بزمن برم». نزدیکای ظهر رسیده ده. ده همه چیزش خوب بود ولی نمی تونستم صدقه جمع کنم. یه روز یه درویش پیری اومده تو ده، شمایل بزرگی داشت که فروخت به من. خونه و زندگی مو همره جمع کرده گذاشته بودم منزل امنیه آغا. عصر بود که رفتم از زیرزمین بوی ترشی سیر و سرکه کپک می اومد. گفتم: «یه دونه از این بقچه ها بهم بده می خوام شمایلم پرده درست کنم.» امینه گفت " بچه ها راضی نیستند، میان و باهام دعوا می کنند. اومدم بیزون. دیگه کاری نداشتم تو خیابونا و کوچه ها ولو بودم و بچه ها دنبالم می کردند. از اون روز به بعد دیگه حال خوشی نداشتم. زخم داخل دهنم بزرگ شده تو شکمم آویزان بود. دست به دیوار می گرفتم و راه می رفتم. یه روز بی خبر رفتم خونه امنیه در باز بود و داشتند خونه زندگیمو تقسیم می کردند. به سر و کله هم می پریدند، یه دفعه کمال منو دید و داد کشید همه جمع شدند دور من. جنواد آقا گفت: «بقچه تو باز کن می خوام ببینم اون تو چی هست. بقچمو باز کنم. اون نون خوشکارو ریختم جلو شمایل و بعد خلعتمو درآوردم، مگه کردند و روشونو کردند طرف دیگه. کمال پسر صفیه با صدای بلند به گریه افتاد.»</p>

نوع عشق: بچه ها از سر و کله هم بالا می رفتند و ت حیاط دنبال هم می کردند، می ریختند و می پاشیدند و سر به سر من می گذاشتند و می خواستند بفهمند تو بچه من چیه اونا هم مثل بزرگتراشون می خواستند از بچه من سردربیارن. خواهر رخشنده تو ایوان می نشست و قاه قاه می خندید و موهای وز کردشو پشت گوش می گذاشت. با بچه ها هم صدا می شد و می گفت: خانوم بزرگ تو بچه چی داری؟ اگه خوردنیه بده بخوریم! و من می گفتم: «به خدا خوردنی نیس. خوردنی تو بچه من چکار می کند؟»

چارراهی بود شبیه میدونچه، گود و تاریک که همیشه او جا می نشستم. کمتر کسی از اون طرفا رد می شد و گدائیش زیاد برکت نداشت و من واسه ثوابش این کارو می کردم.

موقعیت اجتماعی زن: اول حضرت معصومه را زیارت کردم و بعد بیرون در بزرگ حرک، چارزانو نشستم و صورتمو پوشوندم و دستمو دراز کردم طرف اونایی که بریا زیارت اومدند.

نتیجه عشق: بچه‌مو باز کردم. اون نون خشکارو ریختم جلوی شمایل و بعد خلعتمو درآوردم و نشانشون دادم.

ردیف	اسم کتاب	اسم داستان	اسم نویسنده	نوع عشق	اسم شخصیت اول مرد	اسم شخصیت اول زن
۲	یادگار خشکسالی های باغ	ماهی و جفتش	ابراهیم گلستان	عشق کرد به ماهی ها	-	-

موقعیت اجتماعی مرد	موقعیت اجتماعی زن	خصوصیات ظاهری مرد	خصوصیات ظاهری زن	نتیجه عشق	مکان	زمان
-	-	-	-	جدایی کودک همونا! ... ص ۲۵۷ خط ۲ آخر	آبگیر ماهی ها پشت شیشه آرام و ... ص ۲۵۵ از خط ۱ تا ۸	-

اسم ناشر	سال چاپ	نوبت چاپ	خلاصه داستان
انتشارات نیلوفر	زمستان ۱۳۷۶	اول	<p>مرد به ماهی ها نگاه یم کرد. ماهی ها پشت شیشه آرام و یکنواخت بودند. انگار پرنده بودند. مرد در ته دور دو ماهی را دید که با هم بودند. اکنون سرهاشان کنار هم بود و دم هایشان از هم جدا. ماگهان جنبیدند و رو به بالا رفتند و دوباره سرزیر شدند و باز کنار هم ماندند. مرد اندیشید. هرگز این همه یکدمی ندیده بود. هر ماهی برای خود شنا می کند. دو ماهی شاید از بس با هم بودند، همسان بودند یا شاید چون همسان بودند هم دم بودند. پیرزنی که دست کودکی را گرفته بود آمد. زن خواست کودک را بلند کند زورش نرسید. مرد زیر بغل کودک را گرفت و بلند کرد. مرد به کودک گفت: «ببین اون دوتا چه قشنگ با هم!» کودک پرسیده بود: «کدوم دوتا». مرد گفت: «اون دوتا را میگویم، ببین» و با انگشت اشاره کرد. کودک گفت: «همونا!»</p> <p>دوتا نیستن، یکیش عکسه که توی شیشه اونوری افتاده»</p>

نتیجه عشق: کودک گفت: همونا! دوتا نیستن، یکیش عکسه که توی شیشه اونوری افتاده. مرد اندکی بعد کودک را زمین گذاشت و رفت به تماشای آبگیرهای دیگر

مکان: ماهی ها پشت شیشه آرام و آویزان بودند، پشا شیشه برایشان از تخت سنگها، آبگیری درست شده بود که بزرگ بود و دیواره اش دور بود و دوریش در نیمه تاریکی می رفت. دیواره روبرو از شیشه بود. در هر سو از این دیواره ها آبگیری بود که نمایشگاه ماهی های جور به جور و رنگارنگ بود. هر آبگیر را نوری از بالا روشن می کرد. نور دیده نمی شد، اما اثرش روشنایی آبگیر بود.

ردیف	اسم کتاب	اسم داستان	اسم نویسنده	نوع عشق	اسم شخصیت اول مرد	اسم شخصیت اول زن
۳	یادگار خشکسایهای باغ	گاو	غلامحسین ساعدی	عشق مشدحسین به گاو	مشدحسین	مشدی طوبا

موقعیت اجتماعی مرد	موقعیت اجتماعی زن	خصوصیات ظاهری مرد	خصوصیات ظاهری زن	نتیجه عشق	مکان	زمان
عمله - کارگر	-	-	-	مرگ معشوق (گاو) ص ۳۵۳ خط اول	روستا	صبح ص ۳۵۲ خط اول

اسم ناشر	سال چاپ	نوبت چاپ	خلاصه داستان
انتشارات نیلوفر	زمستان ۱۳۷۶	اول	یکدفعه صدای گریه زن مشدی حسن را از کنار استخر شنیدند که فریاد می کشد: «ای وای، ذی وای، خاک به سرم شد!» زن مشدی حسن با گوشه چادر اشکهایش را پاک کرد و گفت: «گاو! گاو!» اسلام پرسید: «گاو؟ گاو چی شد؟» زن مشد حسن گفت: «گاو مش حسن دیشب مرده» زن مشد حسن دوباره گفت: «آخه من چکار کنم؟ اگه مشدی حسن برگردد و ببیند که گاوش مرده جابجا می افتد و سگته می کند. اسلام گفت: «عیالش بهش میگه که گاو دررفته و اسماعیل رفته که گیرش بیاره. گاو وسط طویله افتاده بود. اسلام گفت: «مشدی خانوم، چاهتون کجاس؟» زن مشدی حسن گفت: «اون گوشه س.» خاکها را که برداشتند و سنگها را که کنار زدند چاه بزرگی بود، مشدی حسن وقتی آمد تپو خونه، عباس و خواهرش نشستند بودند پیش زهنش و گرم صحبت بودند. اسلام که مشدی حسن را دید گفت: «مش حسن، کی اومدی؟» مش حسن گفت: «همین الان اومدم، زنیکه به گاو آب نداده، حیوون خدا داره از تشنگی می میره.» اسلام گفت: «مکه بهت نگفت دیشب دررفته؟ - اسماعیل رفته سراغش.» مشد حسن شروع کرد به دویدن و فریاد می کشد: «دروغ می گه، گاو من در نمیره.» مشدحسن کنار در طویله و استاد و بو کشید و گفت: «دررفته، گاو من همینجاس، هوا که روشن شد، مشدی حسن عرق ریزان و نعره کشان دوان دوان از صحرا آمد طرف خانه اش و دوید طرف طویله و خود را رساند دم آغل و لبه کاهدان را چسبید. کله اش را توی کاهدان فرو برد پا به زمین می کوبد و نعره می کشد.

موقعیت اجتماعی مرد: کدخدا گفت: مشدحسین که توده نیست، رفته سیدآباد عملگی
زمان: زن مشدی حسن که آمد بیرون آفتاب تازه زده بود.

ردیف	اسم کتاب	اسم داستان	اسم نویسنده	نوع عشق	اسم شخصیت	اسم شخصیت
۴	یادگار خشکسایهای باغ	گرگ	هوشنگ گلشیری	-	اول مرد دکتر	اول زن اختر

موقعیت اجتماعی مرد	موقعیت اجتماعی زن	خصوصیات ظاهری مرد	خصوصیات ظاهری زن	نتیجه عشق	مکان	زمان
-دکتر	معلم نقاشی	-	زن دکتر قدکوتاه و لاغر بود و ... ص ۴۸۷ پاراگراف دوم تا خط دوم	-	ده ص ۴۸۸ پاراگراف سوم خط اول	ظهر پنجشنبه ص ۴۸۷ خط اول

اسم ناشر	سال چاپ	نوبت چاپ	خلاصه داستان
انتشارات نیلوفر	زمستان ۱۳۷۶	اول	<p>خبر شدیم که دکتر برگشته و حالا هم مریض است. این دفعه هم با زنش رفته بود مشهد. اما راننده باری که دکار را آورده بود گفته: «فقط دکتر توی ماشین بود. زمستان اگر برف بیفتد گرگها می آیند طرف ابادی. زن دکتر سر نترسی دارد و دکتر تریف کرد که یک شب، که از خواب پریده دیده کنار پنجره نشسته، روی یک صندلی. زن می گفته که: «نمی دانم چرا این همه ش می آید و روبروی این پنجره. فردا خود زن با ماشین اداره مدرسمو گفت: اگر نقاشی بچه را بهش بدهیم حاضر است کمکی بکند. قرار چهارشنبه صبح را گذاشتیم. شنبه از بچه ها شنیدیم که توی قبرستان تله گذاشته اند. فردا خبر آوردند که تله کنده شده. دنبال خط تله را گرفته بودند. پیدایش کرده بودند. اما زن دکتر به صدیقه گفته بود که «خودم دمدمای صبح دیدمش که آن طرف زرده ها نشسته. این که گرفتند حتماً سگی، دله گرگیف چیزی بوده» عصر چهارشنبه دگنر رفت شهر. زنش صبح سر ساعت آمد مدرسه و به بچه ها نقاشی تعلیم داد. اما آخر طرح سگ، آن هم سگهای معمولی، برای بچه های دهاتی چه لطفی دارد؟</p>

خصوصیات خواهری زن: زن دکتر قدکوتاه بود و لاغر، آن قدر لاغر و رنگ پریده که انگار همین حالا می افتد.
مکان: خوب، زمستان، اگر برفا بیفتد گرگها می آیند طرف آبادی. هر سال همین طور است.
زمان: ظهر پنج شنبه خبر شدم که دکتر برگشته و حالا هم مریض است.

ردیف	اسم کتاب	اسم داستان	اسم نویسنده	نوع عشق	اسم شخصیت اول مرد	اسم شخصیت اول زن
۵	یادگار خشکسایهای باغ	مهمان ناخوانده در شهر بزرگ	بهران صادقی	-	آقای رحمان کریم	-

موقعیت اجتماعی مرد	موقعیت اجتماعی زن	خصوصیات ظاهری مرد	خصوصیات ظاهری زن	نتیجه عشق	مکان	زمان
کارمند اداره	-	-	-	-	تهران	-

اسم ناشر	سال چاپ	نوبت چاپ	خلاصه داستان
انتشارات نیلوفر	زمستان ۱۳۷۶	اول	در شهر بزرگ مهمان ناخوانده ای به دیدار آقای رحمان کریم آمد. آقای رحمان که قرار بود با پرویزخان به سینما بروند تمامی برنامه هایی که برای اون روز چیده بود با آمدن مهمانش از شهرستان به هم خورد. و در فکر این بود که یه طوری کریم و از ماندن در تهران منصرف کنند. که در آخر وی را پیشمان کردند و به شهرستان رفت.

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com